هو العلیم

امام زمان علیه السّلام از منظر نقل و عقل

و تبیین جایگاه امامت و ولایت

درس خارج اصول فقه – جلسه 194 – قم المقدّسة

استاد

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[[1]](#footnote-1)

# تواتر روایات وارده در باب مهدویّت

تلمیذ: [دربارۀ امام زمان علیه السّلام] سؤالات بسیاری وجود دارد مثل‌اینکه: چگونه است که روایات دربارۀ حضرت مهدی عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف و ولادت ایشان و اینکه فرزند امام عسکری علیه السّلام است زیاد نیست و شاید از ده روایت هم تجاوز نکند، درحالی‌که این مسئله از اعتقادیّات است؟

استاد: درست است که مسئله از اعتقادیّات است، ولی اینگونه نیست که روایات کم باشد.

## بیشتر بودن روایات مهدویت در منابع اهل سنت، در مقایسه با منابع شیعه!

عجیب است که ما می‌بینیم این روایات نزد اهل‌سنت حتی بیشتر از شیعه است![[2]](#footnote-2) روایاتی حتی قبل از ولادت ایشان و در زمان امام رضا علیه السّلام دربارۀ آن حضرت موجود است و از بسیاری از ائمه علیهم السّلام نیز روایت شده است. مثلاً داریم که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم با جابر صحبت می‌کردند و جابر اسامی ائمۀ اثنیٰ‌عشر را شنیده است! حضرت می‌فرماید:

«[ثمّ القائِمُ] اسمُهُ اسْمی و کُنیَتُهُ کُنیَتی؛[[3]](#footnote-3) آخرین از آنها، نام او نام من و کنیۀ او کنیۀ من است.»

و روایات دیگر.[[4]](#footnote-4)

صدها روایت نزد اهل‌سنت و شیعه[[5]](#footnote-5) دربارۀ وجود حضرت مهدی و ولادت ایشان آمده است و این مسئله از متواترات است![[6]](#footnote-6) چگونه می‌گویید ده روایت؟! آیا شما روایات را بررسی کرده‌اید؟!

تلمیذ: خیر، من فقط اشکال را نقل می‌کنم.

استاد: این‌طور نیست، صدها روایت در این‌باره از شیعه و اهل‌سنت وجود دارد. حتی فضل بن شاذان که در زمان امام رضا بوده، کتابی دربارۀ غیبت نوشته است به نام: الغیبة.[[7]](#footnote-7) یعنی ایشان حدود صد سال قبل از ولادت امام زمان دربارۀ آن حضرت کتاب نوشته است! اتفاقاً این روایات بالنّسبه به سایر مسائل از قوی‌ترین و مؤکّدترین متواترات است و از أخبار شاذّ یا آحاد و حتی مستفیض نیست. یعنی این مسئله حتی نزد اهل‌سنت روشن است و اعتقاد دارند که لا محاله امام مهدی ظهور خواهد نمود؛[[8]](#footnote-8) حال یا اینکه در این زمان متولد می‌شود، یا اینکه از قبل متولد شده و غیبت نموده و بعداً ظهور می‌کند.[[9]](#footnote-9)

حتی همین الآن در صحن مسجد النّبی نوشته شده است: «محمّدٌ المهدیّ الحیّ.»[[10]](#footnote-10) یعنی نام حضرت با این اسم و با این عنوان که حیات دارد آمده است؛ لذا خود اهل‌سنت معترف به این مسئله هستند و من نمی‌دانم این شبهه از کجا آمده است!

تلمیذ: شاید این‌گونه بگویند که حضرت مهدی خواهد آمد اما به دنیا نیامده است، بلکه به دنیا خواهد آمد! یعنی معترف باشند که تعداد خلفای رسول خدا صلّی الله علیه و آله همان دوازده تا است، ولی آن‌گونه که ما حضرت را می‌شناسیم که به دنیا آمده و غیبت نموده است، قائل نباشند؛ بلکه بگویند زمان آن حضرت فرا نرسیده است، حال یا اصلاً به دنیا نیامده و یا به دنیا آمده اما کسی او را نمی‌شناسد.

استاد: بله، ممکن است. علیٰ‌أیّ‌حال اگر حضرت را از فرزندان امام حسن عسکری علیه السّلام بدانیم، چگونه فترت و صدها سال فاصله بین امام عسکری و فرزندش قائل بشویم؟ این محال است. مگر اینکه بگوییم واسطه‌هایی وجود دارد که کسی قائل به آن نیست، بلکه همۀ روایات او را فرزند بلا فصل امام عسکری می‌دانند.

من می‌توانم روایات بسیاری ناظر به اینکه حضرت متولد شده‌اند برای شما بیاورم و در بحار الأنوار نیز روایات بسیاری از امام صادق، امام باقر، امام جواد، امام رضا، امیرالمؤمنین و رسول اکرم صلوات الله علیهم اجمعین دربارۀ آن حضرت آمده است.[[11]](#footnote-11)

به‌عنوان‌مثال در روایات داریم: «لا تَخلو الأرضُ مِن حُجّة؛[[12]](#footnote-12) زمین از حجّت خالی نمی‌ماند.» خب، امام عسکری رحلت کرده‌اند، الآن حجّت کیست؟ پس حتماً باید فرزندش به دنیا آمده باشد! چون روایت می‌فرماید: «نمی‌تواند زمین از حجّت خالی بماند!» یا «لَولَا الحجّةُ لَساخَتِ الأرضُ بِأهلِها؛[[13]](#footnote-13) اگر حجّت نباشد هرآینه زمین اهلش را در کام خود فرو می‌بَرد!» و یا «مَثَلُ قائِمِنا...! »[[14]](#footnote-14)

اگر ما تمام روایاتی که دربارۀ وجود حجّت و ائمۀ دوازده‌گانه و امام مهدی آمده است به هم ضمیمه کنیم، از متواتر هم بیشتر خواهد بود.

# ادلۀ عقلی و تاریخی بر وجود امام زمان علیه السّلام

تلمیذ: آیا ادلۀ عقلیّه هم داریم که آنها را تقویت کند؟ ادله‌ای که امتناع خلوّ زمین از حجّت را نتیجه دهد.

استاد: بله، حتی ادلۀ عقلیّه داریم.

آیا شما کتاب الغیبة نعمانی و الغیبة فضل بن شاذان و الغیبة شیخ طوسی را دیده‌اید؟ همۀ اینها ما را به همین مسئله می‌رساند.

تلمیذ: غضّ نظر از روایات و وجود سُفَرا، فرضاً اگر حتی یک روایت هم نداشتیم، آیا می‌توانستیم با نگاه به سیر تاریخی این مسئله را اثبات کنیم؟

استاد: بله، این مسئله تاریخی است.

تلمیذ: مراجع و صالحین بسیاری آن حضرت را دیده‌اند؛ یعنی جوّی نزد متشرّعه هست که آن حضرت وجود دارد.

استاد: بله، این مسئله مورد اتفاق است و هیچ خلافی در آن نیست. در اعتقاد شیعه سُفَرای چهارگانۀ آن حضرت بوده‌اند و زمان آنها نیز به هفتاد و پنج سال می‌رسید.[[15]](#footnote-15) حتی بین اهل‌سنت هم این مسئله شایع بود و می‌گفتند: «شیعه به‌وسیلۀ این سفرای اربعه با امامشان در ارتباط هستند.»[[16]](#footnote-16) لذا این مسئله از همان زمان بین شیعه و اهل‌سنت متّفقٌ‌علیه بوده است.

در تاریخ خلفای عباسی هم داریم که بعد از متوکّل، برخی از خلفا مانند معتزّ به دنبال امام علیه السّلام می‌گشتند [تا آن حضرت را به قتل برسانند]![[17]](#footnote-17) افرادی هم بودند از قمّیّین و غیر آنها که به سامرّا رفتند و حضرت را در پنج‌سالگی دیدند.[[18]](#footnote-18)

خلاصه، مسئله حتی از تواتر هم بیشتر است! یعنی این مسئله در بلاد منتشر بوده و افراد این مسائل را شفاهاً برای اقوام خود و نیز سایر بلاد نقل می‌کردند و از أبدَه بدیهیّات در زمان ولادت حضرت و حتی بعد از آن بوده است؛ یعنی حتی بعد از آن نیز افرادی رؤیت حضرت را نقل می‌کردند! لذا صلاً مطلب غریبی نیست.[[19]](#footnote-19)

تلمیذ: به‌هر حال چه دلایلی برای اقناع اهل‌سنت هست؟

استاد: به آنها می‌گوییم که تاریخ موجود است! مثل زمان معتزّ.

تلمیذ: خب می‌گویند که اینها از تألیفات علمای شیعه است!

استاد: نه، از تألیفات علمای ما نیست؛ بلکه تاریخی است که نزد خود آنها موثّق است.

تلمیذ: کتبی هم تألیف شده که از مصادر اهل‌سنّت روایات را [جمع‌آوری کرده است]؛ مثلاً میرزا نجم‌الدّین عسکری دو جلد کتاب در مناقب حضرت مهدی سلام الله علیه دارد که در واقع یک جلد آن روایاتی است که از اهل‌سنت نقل شده و جلد دیگر هم روایات اهل‌شیعه است.[[20]](#footnote-20) یک کتاب هم مرحوم آیةالله سید صدرالدّین صدر نوشته است که از کتب اهل‌سنت روایاتی جمع‌آوری کرده و در دسترس هست.[[21]](#footnote-21)

استاد: بله. همان‌طور که عرض کردم زیاد است و در قضیۀ مربوط به امام عصر علیه السّلام، روایات از اهل‌سنت بیشتر از شیعه است! حتی روایاتی که مربوط به ولایت است. به‌عنوان‌مثال روایتی اهل‌سنت از پیغمبر اکرم صلوات الله علیه نقل می‌کنند که حضرت، جابر بن عبدالله انصاری را مخاطب قرار می‌دهند و نام دوازه امام را به او می‌فرمایند:

أوّلُهُم علیٌّ، ثُمّ الحَسنُ، ثُمّ الحسینُ... ثمّ القائِمُ اسمُهُ اسْمی و کُنیتُهُ کُنیَتی؛ «اوّلی آنها علی، سپس حسن و حسین... و آخری آنها نامش نامِ من و کُنیۀ او کنیۀ من است.»

بنابراین اهل‌سنت چه می‌گویند؟ این را خودشان روایت می‌کنند و در بسیاری از کتب در باب فضائل [اهل‌بیت علیهم السّلام] موجود است![[22]](#footnote-22)

# تبیین جایگاه امام با توضیح حقیقتِ ولایت

تلمیذ: آیا مقام امامت ربطی به کمال دارد یا ندارد؟ یعنی وقتی امام زمان علیه السّلام، امام شد به کمال رسیده بود؟

استاد: امام مُساوق با کمال است. وقتی که یک شخص امام می‌شود، یعنی استعداد و تهیّؤ برای تقبّل و تحمل بروز و ظهور اسماء و صفات کلّیۀ الهیه را پیدا می‌کند. چون مسئلۀ امامت یعنی مسئلۀ ربط و علقۀ بین خلق و خالق. امام وظیفه‌اش ربط است؛ حال خلق هر کسی می‌خواهد باشد! از ادنای مخلوقات گرفته تا اعلای از نفوس مجرّده و ملائکه و عقول؛ واسطۀ تمام اینها ولایت است.

یعنی مسئلۀ ولایت ـ همان‌طوری‌که عرض کردم ـ یک مسئله‌ای است که تمام بروز و ظهور اسماء و صفات الهیه به‌واسطۀ آن است. مثل یک کارخانه و مَصنعی می‌ماند که در این مصنع حدید هست، پلاستیک هست، زُجاج و شیشه هست، نایلون هست، لون و رنگ و امثال اینها نیز هست. این موادّ وارد کارخانه می‌شوند و بعد فرض کنید که از آن‌طرفِ کارخانه و مصنع یک سیّاره‌ای[[23]](#footnote-23) خارج می‌شود. این سیّاره، مجموعِ مرکّبی است از حدید و زجاج و پلاستیک و لاستیک و سیم و همۀ آنچه که یک سیّاره لازم دارد. این موادّ هست، حال آن نیرو و قدرتی که این موادّ را تبدیل می‌کند و از آن مصنع به شکل سیّاره خارج می‌کند، آن کهربا و برق است؛ یعنی تا برق نباشد این موادّ به جای خودش محفوظ است و هیچ تبدیل به سیّاره نمی‌شود. لذا این برق و کهربا این مکینه[[24]](#footnote-24) را به‌کار می‌اندازد؛ یعنی این دستگاه و جهاز را به حرکت می‌اندازد و این موادّ تبدیل به یک سیّاره شده و خارج می‌شود.

ولایت حکم برق و کهربا را دارد. مسئلۀ ولایت عبارت است از اینکه این اسماء و صفات کلّیۀ الهیه، به‌واسطۀ این قوۀ ولایت متعیّن می‌شود و در هر رتبه‌ای یک حدّ مختص به خودش را می‌خورد و از آنجا افاضۀ فیض می‌شود. این مسئله مربوط به امام است. یعنی امام علیه السّلام باید به این مرتبه برسد تا اینکه بتواند این تهیّؤ و آمادگی برای این وضع را پیدا بکند.

حال این تهیّؤ و آمادگی گاهی اوقات برای انسان در یک سال حاصل می‌شود، گاهی اوقات در دو سال، گاهی اوقات در [چند] سال، گاهی اوقات در یک هفته و گاهی اوقات هم در یک شب! بالأخره باید این تهیّؤ و آمادگی و استعداد برای شخص پیدا بشود تا بتواند منبع برای نزول فیض باشد.

البته این در مراتب بعدی خود ـ یعنی بعد از اینکه امام شد ـ یک سیرِ دیگرِ خاصّ به خودش را هم دارد و این‌طور نیست که سیرش در یک مرتبه متوقف بماند. او سیر عرضی دارد و همین‌طور اتّساع و وسعت پیدا می‌کند. آن هست؛ چطور اینکه در قیامت آن طور است، در اینجا هم به همین وضع و به همین کیفیت است.

تلمیذ: [آیا ممکن است] به‌واسطۀ آن سرعت، سیر عرضیِ لازم را نداشته و فقط یک سیر صعودی داشته باشد؟

استاد: آخر شما این سیر صعودی را به چه تشبیه می‌کنید؟ فقط یک مسئله نیست؛ در عین‌اینکه دارد سیر صعودی می‌کند، سیر عرضی هم دارد! به‌خاطر اینکه اگر همۀ عوالم را حیازت نکند، نمی‌تواند به همۀ عوالم احاطه داشته باشد.

تلمیذ: احاطۀ اجمالی هم نمی‌تواند داشته باشد؟

استاد: نه‌خیر، این احاطه تفصیلی است؛ احاطه برای امام، احاطۀ تفصیلی است و اجمالی نیست. در مسئلۀ امامت، دیگر افاضه است و اراده و مشیّت خدا به آن تعلّق گرفته است. اگر بخواهد در تحتِ یک قانون قرار بگیرد، این‌طور نیست که حتماً باید یک مدت مشخصی داشته باشد تا در این مدت مشخص نماز شب بخواند، ریاضت بکشد، ذکر بگوید و...! نه، خود امام ولو اینکه پنج سال سنّ اوست، ولی آن کیفیت پنج‌سالگی‌اش با پنج‌سالگی‌های افراد عادی فرق می‌کند و حرکتِ سیر او فرق دارد.

تلمیذ: به‌هرحال این سیر تدریجی را در آن پنج سال طی می‌کند یا اینکه نه، می‌گوییم یک موهبت و افاضه‌ای است و بعد [طی می‌کند]؟

استاد: حتی لازم نیست در پنج سال هم طی بکند، بلکه دفعةٌ واحدة هم می‌شود! یعنی [ممکن است] دفعةٌ واحدة این افاضه و مسئله برای او انجام بشود.

تلمیذ: آیا در سلوک هم همین‌طور است؟ یعنی می‌شود کسی من‌باب‌مثال [در] یک زمان [به کمال برسد]؟

استاد: بله.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در حدود سی و دو سه سالگی [یا کمی بیشتر] بودند که به امامت رسیدند.[[25]](#footnote-25) چون در جنگ خندق بیست و هفت سالشان بود و ظاهراً جنگ خندق هم در سال سوم هجری اتفاق افتاد، یعنی سه سال بعد؛[[26]](#footnote-26) هفت سال هم ایشان در مدینه بودند، هفت سال و بیست و هفت سال می‌شود سی و چهار سال. ایشان حدود سی و چهار یا سی و پنج سالگی به امامت رسیدند.

هم‌چنین نحوۀ حرکت اینها هم تفاوت می‌کند؛ یعنی ممکن است در یک هفته باشد یا در یک سال! حال اگر امام زمان در سه‌سالگی به امامت می‌رسید، چطور؟ آیا مشکلی پیش می‌آمد؟ مشکلی نیست؛ یعنی حالت افاضه‌ای است که این نفس باید آن حالت و آن حرکت را داشته باشد. این حرکتِ از مادّه و طیّ مراتب مادّه و مثال و ملکوت باید برای شخص باشد، حال یک وقتی خدا صلاح می‌داند که در یک شخص این حرکت را کم‌کم به‌وجود بیاورد و برای یک شخص سریع به‌وجود بیاورد؛ آن دیگر دست خود اوست. ما نمی‌توانیم بگوییم: «آقا، چرا برای او این کار را کردی و برای دیگری [آن کار را کردی؟!]» چطور اینکه آنچه که مربوط به ما هم هست، آن هم موهبت است! مگر در قبال این کاری که شما انجام می‌دهید و این حرکتی که طی می‌کنید، باید این [نتیجه] باشد؟! مگر در قبال ذکر حتماً باید تحولی باشد؟! افرادی هستند که صد سال ذکر می‌گویند، هیچ طوریشان هم نمی‌شود! اینکه در قبال این مسئله تحول هست، این یک موهبت است؛ حال این موهبت در یکی این قدر است، در یکی بیشتر است! ولی همه‌اش به‌دست اوست.

# ظهور امام زمان، حلقۀ واسطۀ بین دنیا و قیامت

تلمیذ: نسبت به زمان ظهور حضرت صاحب‌الأمر اطلاق قیامت شده است؛[[27]](#footnote-27) کما اینکه در آن روایت أشراط السّاعة هم که رسول خدا به سلمان می‌فرماید، همه‌اش دلالت بر علائم آخرالزّمان می‌کند.[[28]](#footnote-28) اینها به چه نسبت اطلاق می‌شود؟

استاد: به‌خاطر اینکه مسئلۀ ظهور حضرت یک حلقۀ واسطۀ بین دنیا و قیامت است. یعنی اصلاً به‌طور کلی استعداد و آمادگی قیامت، در ظهور حضرت پیدا می‌شود؛ چون بالأخره هر شخصی برای قیامت استعداد و آمادگی می‌خواهد. کسی هم که از دنیا می‌رود، به‌واسطۀ ورودش در عالم برزخ تهیّؤ برای قیامت را پیدا می‌کند. در اینجا هم خود ظهور حضرت، یک تحولی است از این عالم به عالم [قیامت]؛ یعنی دیگر این مرتبه از پروندۀ این عالم از خلقت آدم، بسته می‌شود.

یعنی اگر فرضاً ما تاریخ خلقت آدم را تا قیامت سه قسمت کنیم، قسمت اول ـ که همین زندگی عادی و ظاهری با همین خصوصیّات و کیفیّات است ـ تا زمان ظهور تمام می‌شود؛ [قسمت دوم عبارت است از] ظهور تا رجعت؛ و و [قسمت سوم هم] قیامت.[[29]](#footnote-29)

بنابراین، مسئلۀ ظهور اولین قدم به‌سوی قیامت است؛ یعنی به‌سوی تحول در مرتبۀ جدیدی که در آن مرتبۀ جدید انسان با یک واسطه از نقطه‌نظر ظاهر به قیامت می‌رسد. از نقطه‌نظر باطن هم همان تحول باطنی ـ که تکوینیِ در افراد هست ـ آنها را به‌سمت قیامت سوق می‌دهد و آن موقع دیگر غفلت و اینها نیست.[[30]](#footnote-30)

# تحول معرفتی مردم در زمان ظهور

تلمیذ: یعنی واقعاً زمان حضرت مردم ولو عوام هم متحول می‌شوند؟ نمی‌توانیم بگوییم عوام آنها مثل عوام الآن هستند؟

استاد: نه، ولو عوام هم متحول می‌شوند.

إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ یَدَه علیٰ رُؤوسِ العِبادِ؛ فَجَمَعَ بها عُقولَهم و کَمُلَت به أحلامُهُم.[[31]](#footnote-31)

تلمیذ: در روایات داریم که کسانی که در غیبت حضرت در تهذیب نفس و تمسّک به ولایت و در اطاعت حق بوده‌اند، ثواب آنها أجزَل و أعظم از ثواب کسانی است که در زمان ظهور در خدمت حضرت و در تحت لِوا و ولایت ایشان هستند؛[[32]](#footnote-32) پس این أجزل بودن و أعظم بودن به چه مناسبت در روایت آمده است؟

استاد: البته این مطلب هست که: «أفضَلُ الأعمالِ أحْمَزُها»؛[[33]](#footnote-33) اگر کسی یک طاعتی را در یک شرایط سخت و صعبی انجام بدهد، طبعاً یک اثر بیشتری دارد؛ ولی خب در زمان حضرت یک عنایت و موهبت است، شما نمی‌خواهید؟! آیا می‌خواهید بگویید که آقا، ما نمی‌خواهیم ظهور کنید و می‌خواهیم [در غیبت و سختی بمانیم]؟! نه آقا، حال‌که دو دستی دارند حلوا را می‌دهند، چرا نمی‌گیرید؟! خودشان دارند می‌دهند! انسان قبل از ظهور کارش را انجام می‌دهد، حالا که ظهور می‌آید، آیا بگوید: ظهور را نمی‌خواهیم، بلکه می‌خواهیم «أفضلُ الأعمال» داشته باشیم؟! نه دیگر، دارند مفت و مجانی یک عنایتی می‌کنند!

تلمیذ: برای سُلاّک تفاوتی نمی‌کند؟

استاد: نه، سالک راه خودش را انجام می‌دهد.

# آیا چند امام در یک زمان می‌توانند باشند؟

تلمیذ: آیا ضابطه ولایت است که فرمودید امیرالمؤمنین در سنّ سی و چند سالگی به امامت رسیدند؟ یعنی نمی‌شود که در زمان وجود مبارک پیغمبر، امیرالمؤمنین به امامت برسند؟ یعنی آن موقع امام نبودند، یا در زمان امام حسن، امام حسین امام نبودند!

استاد: بله، نبودند.

تلمیذ: حالا در این رابطه، فرقی هم از جنبۀ حقیقت بین امامت و ولایت نیست؟ امامت ظاهر ولایت و ولایت باطن امامت است.

استاد: بله.

تلمیذ: بنابراین در زمانی که وجود مبارک حضرت صاحب‌الأمر هست، ولایت هم که هست؛ یعنی شخص ولیّ هم حضور دارد و دارد کار می‌کند. چطور می‌شود در یک زمان دو تا ولیّ می‌تواند کار کند، اما در یک زمان دو تا امام نمی‌توانند؟

## ولایت طولیِ اولیای الهی، تحتِ ولایت امام علیه السلام

استاد: ولیّ در تحتِ ولایت امام است و ولایتش ولایت طولی است، نه ولایت عرضی؛ اما [ولایت] امام عرضی است! لذا دو چیز در عرض هم نمی‌تواند قرار بگیرد و دو مشرب ندارد؛ [اما در این‌صورت] دو مشرب و دو علت می‌شود و توارد علّتین بر معلول واحد هم که نمی‌شود.[[34]](#footnote-34) بنابراین خود شخص ولیّ متصل به امام است.[[35]](#footnote-35)

تلمیذ: در استفاده از منبع ولایتِ امام شالودۀ ولیّ هیچ تأثیر ندارد؟

استاد: ولیّ دارد از ولایت امام می‌گیرد. یعنی الآن هر ولیّی که هست و قبلاً بوده است، از ناحیۀ امام زمان علیه السّلام بر آنها اشراب می‌شود و ولیّ خودش مستقلاً نمی‌گیرد؛ یعنی دو مشرب و دو مجرای مختلف نیست، بلکه یک مجرا هست و آن مجرا می‌آید افاضه می‌کند. منتها فرق این است که چون ولیّ استعداد تام دارد، وحدت دارد؛ اما بقیه استعدادشان تام نیست و به لحاظ استعدادشان وحدت دارند و به لحاظ نقصانشان ندارند. وإلاّ نه‌اینکه امام علیه السّلام همراه با ولیّ باشد! نه‌خیر؛ همیشه ولیّ در هر مرتبه و در هر کجا باشد، زیر ولایت امام است.[[36]](#footnote-36)

تلمیذ: اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه: می‌فرمایید که ولیّ در تحتِ ولایت امام دارد استفاده می‌کند و به مردم می‌رساند، بالأخره آن نفس ولیّ و شاکلۀ ولیّ دخالت دارد در این استفاضه و افاضه؟

استاد: بله.

تلمیذ: در مورد امام چه اشکالی دارد؟ ما می‌گوییم دوتا امام هست، یک امام در تحتِ یک امام دیگر! درحالی‌که در روایات می‌بینیم که وقتی امام اوّلی از دار دنیا می‌رود، امام دوّمی بعد از او احساس می‌کند که یک چیزی بر او اضافه شده است.

استاد: آخر همین است! اینکه می‌گویید: «چه اشکال دارد» خودتان جوابتان را می‌دهید! «چه اشکال دارد» یعنی همین! اشکال این است که یک مجرا بیشتر نمی‌تواند باشد و فیض را بگیرد؛ دو مجرا دیگر چرا؟! ولایت قائم به مجرا و نفس واحد است که این نفسِ واحد، مظهر برای تدبیر و تدبّر عالم شده است و این، دو برنمی‌دارد؛ وإلاّ دو علت بر معلول واحد پیدا می‌شود!

مقام امامت با ولایت از این نقطه‌نظر فرق می‌کند که امامت ولایتی است که آن ولایت تجلّی پروردگار است در مظهر واحد، یعنی ظهور واحد؛ آن‌وقت آن ظهور، انعکاسش در ظهورات دیگر و آینه‌های دیگر خواهد بود. بنابراین در هر زمانی باید یک امام باشد. چطور اینکه در ابتدای قضیه که اسماء کلّیۀ الهی واحد هستند، من‌باب‌مثال شما بگویید: «ما دو اسم علیم داشته باشیم! چه اشکال دارد؟!»

تلمیذ: ما نمی‌خواهیم بگوییم که دو اسم علیم داریم!

استاد: پس چه؟ در اینجا مسئلۀ امامت، یعنی ولایت تکوینی پروردگار در ظهور اسماء کلّیۀ خود؛ آن‌وقت ما چند تا ولایت داریم؟

تلمیذ: یکی داریم.

استاد: احسنت! خب ظهور ولایت چیست؟

تلمیذ: ظهور ولایت در مشاکل و مظاهر خودش است.

استاد: همین، پس یک ولایت است.

تلمیذ: [ولایت] ولیّ هم پس یک ولایت است! ما می‌گوییم هیچ تفاوت و تمایزی بین ولایت ولیّ با ولایت امام نیست.

استاد: نیست، ولی در تحتِ آن ولایت است! غیر از این است که در عرض او باشد.

تلمیذ: من هم همین سؤال را دارم. کسی مثل مرحوم حضرت آقا [علامه طهرانی] که ولیّ می‌شود و رسیده است و تمام مراحل را طولاً و عرضاً طی کرده است، یعنی [در] مقامِ طولی [به] تمام اسماء و صفات [رسیده] و به ذات هم رسیده و دوباره برگشته در مقام بقاء و بالأخره همۀ این مراحل [را طی کرده است]؛ از نفس امیرالمؤمنین و از نفس پیغمبر گذشته است تا رسیده به ذات؛ از ذات هم گذشته و دوباره برگشته به مقام بقاء؛ این مسیر را طی کرده و دیگر «خودی» نیست و بنا بر همان فرمایشی که فرمودید، در مقام فناء او نابود می‌شود و چیز جدیدی بنا گذاشته می‌شود؛ می‌خواهم بگویم فقط جسم فرق می‌کند! جسم او در یک اطاق است، جسم مبارک امام زمان هم در یک اطاق و در یک جای دیگر؛ پس تمایزی نیست! اینجا دیگر نمی‌توانیم بگوییم ولیّ هست و امام! می‌خواهم بگویم هر دوی آنها امام زمان هستند و هر دوی آنها ولیّ هستند.

استاد: بله، اتحاد در یک معنا وجود دارد؛ ولی صحبت در این است که همان ولیّ بالأخره دارای نفس هست یا نه؟

تلمیذ: همین برای من مبهم است.

استاد: احسنت! این نفس دارای یک سعه است و آن سعه تفاوت پیدا می‌کند. به آن مقداری که سعه داشته باشد در عالم بقاء ـ نه در عالم فناء ـ از اسماء کلّیۀ الهیه در آن ظهور پیدا می‌کند و چون نفس امام علیه السّلام أوسع از اوست، از دریچۀ نفس امام از آن اسماء پروردگار استفاده می‌کند و بروز پیدا می‌کند؛ نه به‌تنهایی.

# تفاوت سعۀ وجودی پیامبر، ائمه و اولیا

تلمیذ: پس فقط همین اختلاف در نفس است و در حقیقت هیچ اختلافی نیست؟

استاد: نه‌خیر؛ البته همین اختلاف کم نیست! این اختلاف است که همۀ عالم... .

آن نفس امام یک نفس کلی و یک مجرای واحد است که همۀ آن نفوسی را که در تحتِ نفس او هستند اشراب می‌کند. منتها خدمتتان عرض کردم که هر کسی به اندازۀ استعداد و قابلیت خودش از آن حقیقت کلی می‌گیرد. آن مثل یک بارانی است که می‌آید و در حوض یک مقدار آب جمع می‌شود، در کاسه یک قدر، در برکه آن قدر و در دریا آن قدر! نفس ولیّ بالنّسبه به امام مثل دریا می‌ماند و آن باران؛ به هر مقدار سعه‌ای که دارد، از آن باران در خودش قرار می‌دهد. آن آبی که در او هست، همان آب باران است.

## اشراب ائمه از نفس رسول خدا علیهم السّلام

تلمیذ: یعنی می‌شود جایی فرض کرد که امام چیزی را دارا باشد که ولیّ نداشته باشد؟

استاد: معنای سعه همین است دیگر! سعه این است که ظهور و بروز اسماء کلّیه در امام، در اولویّت است و در ولیّ در مرحلۀ بعد. چطور اینکه راجع به خود پیغمبر و ائمه هم همین‌طور است و سعۀ پیغمبر بالاتر از سعۀ ائمه است.[[37]](#footnote-37) اگر از هرجهت عین باشد و هیچ تفاوتی نداشته باشد، پس این احترام و تعظیمی که امام صادق به پیغمبر می‌کند[[38]](#footnote-38) برای چیست؟

تلمیذ: منظور ظاهر است.

استاد: نه‌خیر، امام صادق فیلم درنمی‌آورد!

تلمیذ: می‌خواهم بگویم حتی در روایت داریم: «أوّلُنا محمّدٌ و أوسَطُنا محمّدٌ و آخِرُنا محمّدٌ.»[[39]](#footnote-39) در روایت دیگری هم داریم که مثلاً شخصی گفت: «شما اکرم از کعبه هستید و من باید نسبت به شما تواضع کنم!» فرمود: «ظاهر را باید حفظ کرد و باید به کعبه و قرآن احترام گذاشت!»[[40]](#footnote-40)

استاد: این کعبه به‌خاطر شرافت بله؛ ولی این «أوّلنا و آخِرنا» یعنی همۀ ما در حقیقتِ آن حضرت فانی هستیم، ولی بالأخره آن اصل محفوظ است! همۀ ما فانی در آن حقیقت هستیم و کلامی را که من می‌گویم که جعفر بن محمد هستم، کلام پیغمبر است و درست است و یک سرِ مو هم تفاوت نمی‌کند! کلام امام صادق، کلام رسول خداست! ولی آیا این کلام امام صادق بدون واسطه از خداست یا از دریچۀ نفس پیغمبر است؟!

تلمیذ: غیر از ولایت پیغمبر، نفس پیغمبر هم...؟

استاد: بله، ولایت همان نفس است و [نکته] اینجاست! نفس پیغمبر است که ولایت پیغمبر را به‌وجود می‌آورد؛ آن‌وقت در این ولایت در رتبۀ اول ائمه هستند. امام زمان که الآن دارد عالم را تدبیر می‌کند، از دریچۀ نفس پیغمبر است.

تلمیذ: [از دریچۀ نفس شخص پیغمبر است یا از دریچۀ نفس پدرشان تا اینکه سسلسله برسد به رسول خدا؟]

استاد: فرق نمی‌کند، یکی است. بالأخره اصل پیغمبر است، حال از نظر ظاهر پدر است. ولکن در مسئلۀ امامت مسئلۀ پدری نیست، بلکه همان جنبۀ باطن در اینجا هست. فقط امام موجِد ظاهری آن فرزند است و حتی ممکن است در خود ائمه، بعضی بر دیگری از نقطه‌نظر سعه تفاضلی داشته باشند؛ مثل‌اینکه نسبت به امام زمان داریم که از بقیۀ ائمه غیر از امیرالمؤمنین «أفضل» است![[41]](#footnote-41) برگشت همۀ اینها به نفس پیغمبر است و اینها از آن حیطه اشراب می‌شوند.[[42]](#footnote-42)

اگر بخواهیم مثال بزنیم، شما پدر یک خانواده را در نظر بگیرید که چند تا بچه دارد؛ از بچۀ یک‌ساله دارد تا پنج‌ساله، ده‌ساله، بیست‌ساله و چهل‌ساله. همۀ اینها در تحتِ تکفّل و تحفّظ پدر خانواده هستند. پدر خانواده هم من‌باب‌مثال شصت سال سن دارد و از بیست سالگی ازدواج کرده و تا پارسال تولید و توالد و تناسل داشته است! بله، حتی اضافه! یکی به منزل شخصی رفته بود که هفتاد و یک سال سن داشت، دیده بود صدای گریۀ یک بچۀ یک‌ساله می‌آید! گفته بود: «شما دست برنمی‌دارید؟! شما همین‌طور مستمراً [در حال بچه آوردن هستید]؟!» اتفاقاً بچه یک سالش بود که پدر سکته کرد و از دنیا رفت؛ [یعنی وقتی از دنیا رفت] یک بچۀ یک‌ساله داشت!

تمام اینها در تحتِ نفس آن پدر قرار گرفته‌اند. یعنی تمام اینها از نظر شخصیت، از نظر علم، از نظر مسائل باطنی، از نظر مسائل ظاهری، خورد و خوراک و کیف و کفش و مدرسه و لباس و اسباب‌بازی ـ اسباب‌بازی پنج‌ساله همین‌طور، ده‌ساله همین‌طور، بیست‌ساله یا چهل‌ساله هم همین‌طور! ـ تمام اینها منتسَب به این پدر است و این پدر همۀ آنها را هر کدام، به مقدار خودش اشراب می‌کند. تا اینکه یکی هست که می‌تواند پدر را کاملاً ادراک کند! البته همین ادراکی هم که او می‌کند، باز به‌واسطۀ آن احاطه‌ای است که پدر نسبت به او دارد. این فرق بین امام و ولیّ است.

## تفسیر سنخیت بر اساس مطالب گذشته

تلمیذ: در این‌صورت چگونه سنخیّت را تفسیر می‌کنیم؟ طبیعتاً باید این‌گونه بگوییم که سنخیّت در مرحلۀ فناء بین سالک و وجود حق تعالیٰ حاصل می‌شود؛ بنابراین آیا این سنخیّت حقیقی نیست؟ یعنی چگونه ما رابطۀ طولی بین امام سلام الله علیه و وجود پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرض می‌کنیم که همه از پیغمبر می‌گیرند، درحالی‌که امام و پیغمبر هر دو که به مرحلۀ فناء می‌رسند بین آنها با وجود حق تعالیٰ سنخیّت حاصل شده است؟ پس باید سنخیّت را از اول به شکل دیگری تفسیر کنیم.

استاد: اشکالی در آن نیست. این سنخیّت را به دو قسم تفسیر می‌کنیم:

قسم اول: این شیء به‌گونه‌ای تبدّل پیدا می‌کند که وجودش با وجود مجرّد مناسبت پیدا می‌کند؛ یعنی کم‌کم تجرّد پیدا می‌کند تا اینکه مجرّد تام می‌شود و به این شکل با خداوند متعال سنخیّت پیدا می‌کند.

قسم دوم: از جهت دیگر، در مرتبۀ فناء بین امام و پیغمبر و دیگران هیچ تفاوتی وجود ندارد، اما کلام بعد از فناء و در عالَم بقاء است! در اینجا می‌گوییم: در کیفیت ظهور اسماء و صفات کلّیۀ پروردگار نسبت به افراد مختلف تفاوت وجود دارد.

تلمیذ: یعنی در این‌صورت رابطۀ طولیه برقرار می‌شود؟

استاد: احسنت.

تلمیذ: برای چه؟ چون ما فرض کردیم سنخیّت در عالَم فناء حاصل شده است!

استاد: سنخیّت به این معنا حاصل شده است، ولی به‌هرحال هر شخصی نفس دارد و بعد از فناء، نفسِ سالک تجدّد پیدا می‌کند و آثار عالَم ـ همچون حیات و فکر و قدرت و اراده و عقل و هر چیزی که قبل از فناء بوده است ـ در نفس ظاهر می‌شود؛ با این تفاوت که در اینجا دیگر ظهور، ظهور رحمانی است نه شیطانی! قبل از فناء ظهورات رحمانی و شیطانی با هم مخلوط بود، ولی همین صفات و غرائز بعد از فناء که ما آن را «بقاء» می‌نامیم، در سالک به‌صورت رحمانی ظاهر می‌شود؛ لذا ما می‌بینیم که ظهور تمام این اسماء ـ مانند اسم عالِم و قادر و حیّ و عقل ـ همه برحسب سعۀ سالک است؛ هر چند که الآن بعد از فناء است!

تلمیذ: یعنی همۀ اسماء ظهور پیدا می‌کنند اما به اندازۀ سعۀ آن نفس؟ مثلاً اگر سعۀ زید کم باشد، به همان اندازه ظهور می‌کنند؟

استاد: احسنت.

تلمیذ: یعنی الآن به مقدار سعۀ خود در عالَم بقاء سنخیّت پیدا کرده است؟

استاد: بله، این سنخیّت در سالک هست و همین است که از اسماء کلّیۀ پروردگار به‌مقدار سعۀ نفس استجلاب می‌کند و لا محاله این سنخیّت بعد از فناء ـ نه قبل از آن ـ برحسب سعۀ او خواهد بود؛ لذا هرکس با توجه به ظرفیتی که دارد از علم و قدرت پروردگار می‌گیرد.

بنابراین، کلام در این است که آن ظرف تامّی که واسطۀ بین خداوند و اسماء کلّیه و این افراد است، چه کسی است؟

تلمیذ: [واسطه] نفس خود اوست.

استاد: نه، نفس او که فانی در خداست! ولیکن خداوند متعال بعد از بقاء، اوصاف دنیوی ـ مانند شهوت و غضب و غیر آنها ـ را بر او تقدیر و حمل می‌کند؛ لذا این اوصاف در او موجود است. بنابراین، در اینجا نفس از اسماء خداوند متعال، مانند اسم علیم و قدیر، به اندازۀ سعۀ خودش می‌گیرد. [و این واسطه] همان ولایت است که سالک را به اندازۀ سعۀ او اشراب می‌کند.

بنابراین، ولایت که خودش اسمی است از اسماء پروردگار ـ مانند اسم علیم و قدیر و حیّ و رزّاق ـ در چه کسی ظهور می‌کند؟

تلمیذ: در پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و حقیقت محمدیّه.

استاد: احسنت! این حقیقت محمدیّه همان ولایت است. ولایت اسمی است که از همه بالاتر است و همه از آن می‌گیرند؛ یعنی تمام اسماء از آن می‌گیرند و آن است که این اسماء را براساس ظرفیّت‌ها نازل می‌کند.

تلمیذ: چرا ما این‌طور فرض می‌کنیم؟ خب بگوییم هر کدام به میزان سعۀ وجودیۀ خود [مستقیماً] می‌گیرند؛ سالک به میزان سعۀ وجودی خود و امام معصوم سلام الله علیه هم به میزان سعۀ وجودی خود.

استاد: سعۀ وجودی همان ولایت است! به عبارت دیگر، این سعۀ وجودی همان اشراف ولایت بر سالک است.

بنابراین، سعۀ وجودی چیست؟ همان کیفیت نفس سالک است که می‌تواند از انوار و اسماء کلّیه بگیرد، اما خود این اسماء به خودیِ خود بر نفس سالک نازل نمی‌شود و نیاز به امر دیگری دارد.

تلمیذ: برای چه این‌گونه است و آن چیست؟

استاد: نفس ارادۀ خداوند متعال!

تلمیذ: بله، اما من می‌گویم این خلاف فرض ما است که [ولایت] همان سعۀ وجودی است و سنخیّت همان امکانیّت أخذ از اسماء کلّیه است.

استاد: فقط همین فرق است.

تلمیذ: ما سعۀ وجودی را این‌گونه تعریف کردیم که می‌تواند هر روز از اسماء کلّیه به‌صورت مباشر و بلا واسطه أخذ نماید.

استاد: نه! همان‌طور که عرض کردم: اسماء کلّیه ـ مثل اسم علیم ـ مانند موادّ اولیّه در کارخانه است. یعنی تمام اسماء و صفات کلّیه مانند علم و قدرت و حیات و رزق و خَلق و رأفت، همه بلانهایه در خداوند متعال موجود است. بنابراین لا محاله باید چیزی باشد که از آن علم و قدرت و حیات و رزق أخذ نماید و در این ظرف قرار دهد، این [واسطه] را ما ولایت می‌نامیم!

تلمیذ: مانند همان مثال بارانی است که فرمودید هر کس بر طبق سعۀ خود از آن می‌گیرد. یعنی فرض شما این است که اینجا یک ظرف کوچک وجود دارد که از ظرف بزرگ‌تر می‌گیرد؟

استاد: خیر، این از باب مثال و تشبیه بود. اگر بخواهم مثالی بزنم که مقصود را نزدیک کند، این است: الآن آب در ابرها موجود است، ولیکن باید این ابرها به شکل خاصّی درآید تا باران ببارد! ما از این کیفیت خاصّ بارش باران تعبیر به «ولایت» می‌آوریم؛ یعنی این قدرتی که آب را در این ابرها نگه می‌دارد و آنها را حرکت می‌دهد و متبدّل می‌کند و در منطقه‌ای نگه می‌دارد تا در آنجا ببارد و در جای دیگری نبارد، این قدرت همان ولایت است.

تلمیذ: این درست است، ولی ما گفتیم که ولیّ الهی قبل از عالم بقاء و در عالم فناء، در حدّ سعۀ خودش در تمام اسماء یا اسمائی خاص مانند اراده و قدرت و علم فانی شده است! یعنی براساس مثال شما گویی به همان ابر رسیده و با آن سنخیّت پیدا کرده است، ولیکن به اندازۀ سعۀ خودش. ولی شما می‌فرمایید: نه، این ابر وقتی می‌خواهد ببارد در حیطۀ سعۀ وجودی محمّدیه می‌بارد و ما باید از سعۀ وجودی محمدیّه بگیریم؛ یعنی ما در طول آن سعۀ وجودی هستیم. اما چرا این‌طور نگوییم که همین صاحب سعۀ وجودی کم، مباشرتاً از ابر می‌گیرد منتها با سعۀ وجودی خودش؟

استاد: راجع به سنخیّت باید گفت که ما دو نوع سنخیّت داریم:

نوع اول: این است که اگر شخص استعداد و قابلیّت نزول باران را نداشته باشد، اصلاً ابر بر او نمی‌بارد! به‌عنوان‌مثال نباید حاجب و مانعی روی این ظرف باشد تا باران بتواند بر آن ببارد و در آن بریزد. ما این سنخیّت را از این جهت به این مثال تشبیه کردیم.

نوع دوم: نسبت به خود ابر است؛ یعنی چرا باران در این ظرف می‌ریزد اما در ظرف دیگر نمی‌ریزد؟ این یک سنخیّت دیگر است که همان استعداد و قابلیتی است که در آن است؛ مثلاً باید در محاذات با باران باشد تا در آن بریزد. بنابراین، برای انسان در استجلاب اسماء و صفات کلّیه دو سنخیّت است:

یکی سنخیّتی است که به‌واسطۀ ذکر و ریاضات و مجاهدات شرعیّه کم‌کم حاصل می‌شود، تا اینکه به تجرّد تام می‌رسد و در [حریم] پروردگار داخل می‌شود. ما این را به «فناء» تعبیر می‌کنیم که در آن خصوصیّات متبدل می‌شود و دیگر بین عبد و پروردگار هیچ پرده و حجابی نیست.

تلمیذ: یعنی قابلیت محضه برای أخذ پیدا می‌کند!

استاد: قابلیت پیدا می‌کند، ولی صحبت در کیفیت قابلیت است! الآن قابلیت برای استجلاب اسماء و صفات کلّیه را پیدا کرده است ولی این کافی نیست و لازم است که خداوند تقدیر کند که مثلاً این مقدار خاص را در وجود او قرار بدهد. آن اسمی که واسطۀ بین اسماء کلّیه و بین این ظرف است، همان ولایت است.

# کیفیت تدبیر نظام تکوین در زمان غیبت

تلمیذ: در زمان غیبت می‌توانیم این حرف را بزنیم که حضرت، حوادث عالم تکوین را بر طبق شاکله یا اعم از شاکلۀ آن ولیّ که در زمان غیبت است می‌چرخاند و تدبیر می‌کند؟

استاد: نه، چرا این‌طور بگوییم؟! ولیّ خودش را بر طبق مصلحت الهی تطبیق می‌دهد، چرا مصالح بر طبق ولیّ [تغییر کند]؟! یا اینکه هر دو با هم یک اقتضا می‌کنند و دو امر نیستند. همان‌طوری‌که جریان مشیّت الهی بر این است که الآن عالم بر این کیفیت بگردد، اسباب و آلات و ادواتش هم بر همان کیفیت قرار می‌دهد؛ خب ولیّ هم بر همان وضع است. یعنی فکرش و نحوۀ کارش و ارتباطش با مردم همان است؛ چرا؟ چون اقتضا می‌کند که الآن نظام عالم بر این مسیر بگردد و اگر تغییر پیدا بکند، آن ولیّی که بعد می‌آید فرق می‌کند با آن شخصی که سابق بوده است و حالاتش منطبق با آن مصلحت بعدی است.

بلاتشبیه درست مثل این است که می‌گویند: وقتی قرار بر این است که در یک کشوری یک نظام خشن بیاید، طبعاً افرادی هم بر سر کار می‌آیند که آنها در میان افراد به حدّت و شدّت و... معروف هستند. هم‌چنین اگر بخواهد نظام تغییر پیدا کند، افراد صلح‌طلب می‌آیند و این‌طور نیست که افراد خشن [بر سر کار باقی بمانند. شاکلۀ ولیّ هم نسبت به مصلحت الهی همین‌طور است! ...]

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد[[43]](#footnote-43)

1. لازم به ذکر است از آنجا که بخش‌هایی از این جلسه به زبان عربی بین استاد و تلمیذ ردّ و بدل شده است، مجمع تحقیق مکتب وحی آن قسمت‌ها را به فارسی ترجمه نموده است. (محقق) [↑](#footnote-ref-1)
2. برخی از کتب اهل‌تسنّن که به‌طور اختصاصی دربارۀ امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه تألیف شده است، عبارت‌اند از:

البرهان فی علامات مهدیّ آخر الزّمان، متّقی هندی؛ البیان فی أخبار صاحب الزّمان، گنجی شافعی؛ عقد الدّرر فی أخبار المنتظر، مقدّسی؛ العرف الوردیّ فی أخبار المهدیّ، سیوطی؛ القول المختصر فی علامات المهدیّ المنتظر، ابن‌حجر هیتمی؛ المهدیّ حقیقة لا خرافة، محمد بن احمد بن اسماعیل.

کتبی هم از اهل‌سنّت که به‌طور ضمنی درباره امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه باب یا فصلی را اختصاص داده‌اند، عبارت‌اند از:

المصنّف، صنعانی، ج 11، باب المهدی، ص 371 ـ 374؛ المصنّف، ابن‌أبی‌شیبه، ج 8، ص 590 ـ 679؛ سنن ابن‌ماجة، ج 2، باب خروج المهدی، ص 1366 ـ 1368؛ سنن أبی‌داود، ج 2، کتاب المهدی، ص 309 ـ 311؛ سنن الترمذی، ج 3، باب ما جاء فی المهدی، ص 343؛ صحیح ابن‌حبان، ج 15، الإخبار عن خروج المهدی، ص 236 ـ 239؛ المستدرک علی الصّحیحین، حاکم نیشابوری، ج 4، کتاب الفتن، ص 418 ـ 558؛ الفتن، نعیم بن حمّاد، ص 226 ـ 290؛ مطالب السّؤول فی مناقب آل‌الرّسول علیهم السّلام، محمد بن طلحه شافعی، الباب الثانی‌عشر فی الإمام أبی‌القاسم المهدی علیه السّلام، ص 479 ـ 490؛ تذکرة الخواص من الأمّة بذکر خصائص الأئمّة، سبط بن جوزی، فصل فی ذکر الحجّة المهدی، ص 325 و 326؛ فرائد السّمطین، جوینی، ج 2، کتاب الفتن، باب 61، ص 310 ـ 342؛ المنار المنیف فی الصّحیح و الضّعیف، ابن‌قیّم جوزیه، فصل پنجاهم، ص 140 ـ 156؛ الفصول المهمّة فی معرفة الأئمّة، ابن‌صبّاغ مالکی، ج 2، الفصل الثانی‌عشر فی ذکر أبی‌القاسم محمّد الحجّة الخلف الصّالح، ص 1095 ـ 1136؛ الأئمّة الإثنا عشر، ابن‌طولون، باب 12: الحجّة المهدی، ص 115 ـ 122؛ أخبار الدّول و الآثار الأول فی التاریخ، قرمانی، ج 1، الباب الثالث، الفصل الحادی‌عشر فی ذکر أبی‌القاسم محمّد الحجّة الخلف الصّالح، ص 353 و 354؛ ینابیع المودّة لذوی القربی، قندوزی، ج 3، باب 71 ـ 86، ص 235 ـ 348؛ نور الأبصار فی مناقب آل‌بیت النّبی المختار صلّی الله علیه و آله و سلّم، شبلنجی، الباب الثانی، فصل فی ذکر مناقب محمّد بن الحسن الخالص، ص 342 ـ 349.

اما سایر کتب از اهل‌تسنّن که به‌صورت پراکنده دربارۀ امام زمان علیه السّلام روایاتی را ذکر کرده‌اند، بیش از آن است که در این مقال بگنجد؛ کتاب پرتوی از سیمای مهدویّت در قرآن و حدیث، تألیف خیرالله مردانی، در فصل هشتم، حدود 249 کتاب از عامّه را که پیرامون این مطلب روایت نقل کرده‌اند، ذکر می‌نماید. (محقق) [↑](#footnote-ref-2)
3. ینابیع المودّة، ج 3، ص 399.

هم‌چنین رجوع شود به کفایة الأثر، ص 53 و 54 و 66 و 67؛ اعلام الوری، ج 2، ص 182. [↑](#footnote-ref-3)
4. رجوع شود به الغیبة، شیخ طوسی؛ الغیبة، نعمانی؛ بحار الأنوار، ج 51، 52 و 53. [↑](#footnote-ref-4)
5. بعضی از کتب تشیّع در این زمینه بدین شرح است:

رسائل فی الغیبة، شیخ مفید؛ الفصول العشرة فی الغیبة، شیخ مفید؛ الغیبة، شیخ طوسی؛ الغیبة، نعمانی؛ سرور أهل الإیمان فی علامات ظهور صاحب الزّمان عجّل الله فرجه، نیلی نجفی؛ منتخب الأنوار المضیئة، نیلی نجفی؛ إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب عجّل الله فرجه، یزدی حائری؛ العبقریّ الحسان فی أحوال مولانا صاحب الزّمان عجّل الله فرجه، نهاوندی؛ مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم، اصفهانی؛ نجم الثاقب فی أحوال الإمام الغائب، محدّث نوری؛ موسوعة الإمام المهدی عجّل الله فرجه، سید محمد صدر؛ کشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار، محدّث نوری؛ کشف التعمیة فی حکم التسمیة، شیخ حرّ عاملی؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، جاسم محمد حسین؛ دانشنامۀ امام مهدی عجّل الله فرجه، محمدی ری‌شهری؛ عصر الظهور، کورانی؛ منتخب الأثر فی الإمام الثانی‌عشر عجّل الله فرجه، صافی گلپایگانی؛ یوم الخلاص فی ظلّ القائم المهدی، کامل سلیمان. (محقق) [↑](#footnote-ref-5)
6. تواتر احادیث در موضوع مهدویّت، امری مورد قبول و مسلّم در نزد شیعه و عامّه است؛ از جمله علمای عامّه که به این ویژگی اعتراف کرده‌اند:

برزنجی در الإشاعة لأشراط الساعة، ص 87؛ ابن‌حجر هیتمی در الصواعق المحرقة، ص 162 ـ 167؛ غماری حسنی در إبراز الوهم المکنون، ص 435 ـ 437؛ سیوطی در العرف الوردی، ص 41 ـ 44. (محقق) [↑](#footnote-ref-6)
7. این کتاب همان «إثبات الرّجعة» معروف به «الغیبة» می‌باشد. رجوع شود به رجال النجاشی، ص 307. (محقق) [↑](#footnote-ref-7)
8. مسند أحمد، ج 1، ص 398 و 406؛ ج 5، ص 87 ـ 108؛ سنن أبی‌داود، ج 2، ص 309؛ صحیح مسلم، ج 6، ص 3 و 4؛ سنن الترمذی، ج 3، ص 340؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج 3، ص 617 و 618؛ ج 4، ص 501؛ فتح الباری، ج 13، ص 181 و 183؛ عمدة القاری، ج 16، ص 74؛ مسند أبی‌داود الطیالسی، ص 105 ـ 180؛ مسند ابن‌الجعد، ص 390؛ الآحاد و المثانی، ج 3، ص 126 ـ 128؛ السنة، ابن‌أبی‌عاصم، ص 518؛ مسند أبی‌یعلی، ج 8، ص 444؛ ج 9، ص 222؛ ج 13، ص 457؛ صحیح ابن‌حبان، ج 15، ص 43 ـ 46؛ المعجم الکبیر، ج 2، ص 196 ـ 255؛ ج 10، ص 158؛ الإستیعاب، ج 2، ص 656؛ مجمع الزوائد، ج 5، ص 190؛ تحفة الأحوذی، ج 6، ص 394؛ أضواء علی السّنة المحمدیّة، ص 234. [↑](#footnote-ref-8)
9. المناظرات بین فقهاء السنّة و فقهاء الشیعة، ص 108، تعلیقه؛ الفصول المختارة، ص 324؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص 82؛ الخرائج و الجرائح، ج 3، ص 1173؛ أعیان الشیعة، ج 2، ص 49؛ آداب عصر الغیبة، ص 8. [↑](#footnote-ref-9)
10. یعنی به‌گونه‌ای نوشته شده است که از یاء مهدی با حاء محمد کلمۀ «حی» خوانده می‌شود. ناگفته نماند که هم‌اکنون در دورۀ آل‌سعود کلمۀ حی را به شکلی از بین برده‌اند. رجوع شود به مطلع الأنوار، ج 11، ص 380 ـ 382. (محقق) [↑](#footnote-ref-10)
11. بحار الأنوار، ج 51 ـ 53. [↑](#footnote-ref-11)
12. الغیبة، نعمانی، ص 136؛ الخصال، ج 2، ص 479. [↑](#footnote-ref-12)
13. دلائل الإمامة، ص 436؛ الاحتجاج، طبرسی، ج 2، ص 317؛ بحار الأنوار، ج 57، ص 213. با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-13)
14. کمال الدین، ج 2، ص 373:

«[قالَ علیُّ بنُ موسَی الرّضا عَلَیهِ السَّلام:] ...فَقَد حَدَّثَنی أبِی عن أبیهِ عن آبائِهِ علیهِمُ السّلام: أنّ النّبیَّ صلّی الله علیه و آله و سلّم قیلَ لَه: یا رسولَ اللهِ، متیٰ یَخرُجُ القائِمُ مِن ذُرّیَّتِکَ؟ فَقال: مَثَلُهُ مَثَلُ السّاعةِ الّتی: ﴿لَا يُجَلِّيهَا لِوَقۡتِهَآ إِلَّا هُوَ ثَقُلَتۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَا تَأۡتِيكُمۡ إِلَّا بَغۡتَةٗ﴾.\*» ترجمه:

«امام رضا علیه السّلام فرمود: پدرم از پدرش از پدرانش نقل فرمود که از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم پرسیدند: چه زمانی قائم از ذرّیۀ تو خروج می‌کند؟ پس فرمود: مَثلِ او (حضرت قائم علیه السّلام) مَثل قیامت است که [این آیه دربارۀ آن نازل شده است]: ﴿کسی غیر از خدا حجاب از ساعت قیامت کنار نمی‌زند و پرده از روی خفاء آن بر نمی‌دارد و موقع آن را روشن و واضح نمی‌کند. ساعت قیامت در آسمان‌ها و زمین سنگین است و تحمّل آن مشکل! ناگهان به شما خواهد رسید.﴾» (محقق)

\* سوره اعراف (7) آیه 187. [↑](#footnote-ref-14)
15. رجوع شود به إعلام الوری، ج 2، ص 259 و 260. [↑](#footnote-ref-15)
16. رجوع شود به سیر أعلام النبلاء، ج 15، ص 222 و 223؛ الوافی بالوفیات، ج 12، ص 226 و 227؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج 24، ص 190؛ لسان المیزان، ج 2، ص 283. [↑](#footnote-ref-16)
17. جهت اطلاع از کنترلِ شدید خلفای عباسی نسبت به ائمۀ هدی صلوات الله علیهم به‌خاطر ترس از متولد شدن مهدی موعود، رجوع شود به إثبات الوصیّة، ص 248؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص 223؛ إعلام الوری، ج 2، ص 140 ـ 142. [↑](#footnote-ref-17)
18. رجوع شود به منتخب الأنوار، ص 139 ـ 173. [↑](#footnote-ref-18)
19. نرم‌افزار کیمیای سعادت، مجموعۀ پرسش و پاسخ، ص 495:

«سؤال: وجود مبارک حضرت صاحب زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه را در بُعد علمی ـ بی‌دخالت معرفت ـ برای کسانی که ذهن خود را فقط بر راه علم باز گذاشته و از معرفت دورند اثبات بفرمایید؛ منظورم اهالی علم‌اند که فقط زندگی خود را بر مبانی و ادلۀ علمی استوار می‌بینند.

اختلاط بُعد معرفتی و درونی و معنوی به‌همراه بعد علمی وجود ایشان و عمر زیادشان و... چگونه تبیین می‌شود در کنار هم؟

جواب: ”هو العلیم. از جهت وجود تاریخی که نیازی به تفحّص زیاد و کنکاش فوق‌العاده نیست؛ در تمامی کتب شیعه و حتی اهل‌سنت تولد ایشان در آن زمانِ مخصوص به اثبات رسیده است، مثل تولد حضرت عیسی و موسی و پیامبر و سایر ائمه.

و اما از جهت رؤیت اشخاص نیز در کتب و تاریخ شیعه إلیٰ‌ماشاءالله افرادی که خود آن حضرت را دیده‌اند با ذکر خصوصیّات و شواهد عینی موجود هستند و داستان‌های آنها در این کتب موجود است.\*

و اما از جهت طولانی بودن عمر آن حضرت نیز پُر واضح است که کسی که اطلاع بر مسائل بهداشتی و کیفیت سلامت جسمی به‌طور کامل داشته باشد، دلیلی بر فرسودگی و از بین رفتن بدن و جسم او وجود ندارد ـ حال بگذریم که حتی بدون این مطلب، با اعجاز نیز این مسئله انجام می‌پذیرد ـ و اشخاصی که در زمان‌های گذشته دارای سنین طولانی بوده‌اند در تاریخ ذکر شده‌اند.\*\* پس هیچ نقطۀ اشکال و ضعفی در وجود آن حضرت چه از نظر تولد و چه از جهت ظهور وجود ندارد.“»

\* رجوع شود به نجم الثاقب، ج 2، ص 454 ـ 783، (مجموعاً 100 حکایت).

\*\* رجوع شود به کمال الدّین، ج 2، ص 523 ـ 525؛ کنز الفوائد، ج 2، ص 117؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص 112 ـ 125؛ بحار الأنوار، ج 51، ص 225 ـ 293. [↑](#footnote-ref-19)
20. المهدیّ الموعود المنتظر علیه السّلام عند علماء أهل السنّة و الإمامیّة، شیخ نجم‌الدّین جعفر بن محمد عسکری. [↑](#footnote-ref-20)
21. تلمیذ: مثل‌اینکه نجم‌الدّین برادر علامه سید مرتضی عسکری است، درست است؟

استاد: نه‌خیر، او «شیخ» نجم‌الدّین عسکری است. ایشان هم خیلی مرد متتبّعی بوده و کتاب‌های زیادی هم تألیف کرده است. ایشان در سامرّا بود و به کاظمین آمد و بعد فوت کرد. البته ظاهراً یک قوم و خویشی با هم دارند، چون لازم نیست که عسکری‌ها حتماً سید باشند؛ هم سید در آنها هست وهم شیخ.

تلمیذ: با شما هم قوم و خویشی دارند؟

استاد: بله، از دایی‌زاده‌های جدّ ما (پدرِ پدر ما) هستند.\* اینها در سامرّا بودند.

تلمیذ: به‌خاطر همین هم عسکری می‌گویند؟

استاد: بله، همه عسکری بودند. اتفاقاً در آن سفری که ما بعد از مکه مراجعت کردیم و به عراق آمدیم، یک شب در سامرّا به دیدن همین آقا شیخ نجم‌الدّین عسکری رفتیم.\*\* خلاصه نشستیم و همین‌طور صحبت کردیم و خیلی هم از آقا خوشش آمده بود.

قضیه خیلی جالب بود. ایشان آقا را نشناخته بود و آقا هم همین‌طور با شک به او نگاه می‌کردند که مثلاً گاهی اوقات یک حرف‌هایی می‌زند که با معرفت و عرفان جور در نمی‌آید! یعنی اگر می‌شناخت، ملایم و مناسب نبود؛ درحالی‌که سابق‌الأیام خیلی با هم مأنوس بودند! خلاصه، در انتهای مجلس رو کرد به آقا و گفت: «من نمی‌دانم شما چه کسی هستید؟» آقا گفت: «آقا، شما من را نمی‌شناسید؟ من سید محمدحسین هستم!» یک‌دفعه گفت: «بله، بله، بله!» پیرمرد بود! بلند شد [و ایشان را] بغل کرد. گفت: «عجیب! من دیگر پیر شده‌ام و ذاکره‌ام را از دست داده‌ام! دیگر ذاکره‌ام [ضعیف] شده است!» آنجا چند تا کتاب خطی داشت و گفت: «می‌خواهم اینها را چاپ کنم ولی بودجه ندارم؛ اگر کسانی هستند، آیا شما می‌توانید [به آنها بدهید تا] اینها را با نفقۀ خودشان طبع کنند؟»

\* جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج 1، ص 268، تعلیقه 3 و ج 13، ص 171، تعلیقه؛ مطلع انوار، ج 1، ص 53.

\*\* رجوع شود به روح مجرّد، ص 38. [↑](#footnote-ref-21)
22. المهدیّ عجّل الله فرجه، سید صدرالدّین صدر عاملی. [↑](#footnote-ref-22)
23. ینابیع المودّة، ج 3، ص 386 و 399.

هم‌چنین رجوع شود به مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج 2، ص 28؛ مسند أحمد، ج 1، ص 376؛ صحیح ابن‌حبان، ج 15، ص 238؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج 10، ص 137. [↑](#footnote-ref-23)
24. اتومبیل. (محقق) [↑](#footnote-ref-24)
25. الإرشاد، ج 1، ص 6. [↑](#footnote-ref-25)
26. در منابع تاریخی سال وقوع جنگ خندق را پنجم از هجرت دانسته‌اند: السیرة النبویّة، ابن‌هشام، ج 2، ص 214؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 564. (محقق) [↑](#footnote-ref-26)
27. رجوع شود به بحار الأنوار، ج 6، ص 295 ـ 316. [↑](#footnote-ref-27)
28. تفسیر القمی، ج 2، ص 303 ـ 308. [↑](#footnote-ref-28)
29. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اصول، جلسه 211:

«تلمیذ: ما می‌بینیم اینجا این مراحل را روی کلّ بشر بُرده است، درحالی‌که نفوس، هر کدام برای خودشان یک حرکت دارد. چطور این عنوان کلّی و این حرکت کلّی را روی کلّ برده‌اند؟ مثلاً آن کسانی که در زمان رجعت هستند، دیگر برزخ ندارند و به‌مجرّد تمام شدن عالم رجعت، قیامت [آنها برپا می‌شود]؟

استاد: آنها هم برزخ دارند.

تلمیذ: پس چرا به‌عنوان یک مرتبۀ تکاملی اطلاق می‌شود؟

استاد: ببینید، مسئلۀ بعثت رسل، و غیبت امام و ظهور، و بعد عالم رجعت، این سه مرتبه‌ای است که در عالم خارج به‌وجود می‌آید و در عالم خارج بروز و ظهور دارد. برای‌اینکه خداوند آن مَظهریّت تامّ خودش را در همۀ مراتب وجودی، چه نسبت به شخص افراد و چه نسبت به عالم خارج اثبات کند، باید مرتبۀ تحقّق خارجیِ احکام الهی و مَدنیّت فاضله در عالم خارج تحقّق داشته باشد تا اینکه مردم نگویند که این احکامی که خدا آورده است به‌درد خودش می‌خورد و اصلاً در عالم خارج تحقّق یک‌هم‌چنین احکامی محال است!

لذا لازمه‌اش در اینجا این است که در وهلۀ اول، احکام به‌واسطۀ رسل بیاید؛ ـ این مسئله هست ـ و در مرتبۀ دوم، آن احکام به‌صورت بروز و ظهور امام علیه السّلام که این احکام را در خارج بروز می‌دهند، تحقّق خارجی پیدا بکند؛ و مرتبۀ بالاتر که مرتبۀ قوی‌تر است، مسئلۀ رجعت است که از ظهور حضرت هم قوی‌تر است! یعنی تحقّق آن مراتبِ فعلیِ حکم و تأثیرش در نفوس، حتی از زمان ظهور هم بیشتر است.

در زمان ظهور حتی شیطان وجود دارد، منتها إعمال نمی‌کند یا مثلاً إعمال او إعمال مخفی است و در خارج بروز و ظهور ندارد؛ ولی در مسئلۀ رجعت اصلاً این مطلب نسبت به زمان ظهور قوی‌تر است! یعنی شیطان در زمان رجعت حتی شاید به‌حسب ظاهر، در باطن و در سرّ هم نسبت به افعال و اعمال شخصیّه نتواند کاری انجام بدهد. البته نسبت به مطالب و مراحل عالی و بالا خیر، آن کار هر کسی نیست و فقط یک عدۀ خاصّی هستند [که می‌توانند از عهدۀ آن برآیند]؛ آن [مراحل عالی] حتی در رجعت هم همین‌طور است. ولی نسبت به [ترک] گناه، این‌طورکه از روایات برمی‌آید (رجوع شود به مختصر البصائر، ص 116)، در مسئلۀ رجعت قوی‌تر از زمان ظهور است.

آن‌وقت این رتبۀ رجعت به‌عنوان یک رتبۀ متکامل ظهور قرار دارد؛ که در رتبۀ ظهور، امام زمان علیه السّلام هست و ظاهراً حضرت بعد از چند سال ـ در بعضی از روایات نوزده سال، در بعضی‌ها کمتر و در بعضی‌ها بیشتر(رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص 331 و 332؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص 474؛ کشف الغمّة، ج 2، ص 467 و 468 و 478) ـ از دنیا می‌روند(رجوع شود به الکافی، ج 8، ص 206؛ کشف الغمّة، ج 2، ص 479؛ مختصر البصائر، ص 165)، و بعد خود فرزندان آن حضرت حکومت را ادامه می‌دهند.( رجوع شود به کمال الدّین، ج 2، ص 358؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص 150 و 151 و 280؛ بحار الأنوار، ج 53، ص 145 ـ 148)

بعد در زمان رجعت، خود ائمه علیهم السّلام ـ امیرالمؤمنین و امام صادق و امام حسین؛ این سه هستند و بقیه معلوم نیست که باشند یا نه(رجوع شود به بحار الأنور، ج 53، ص 39 ـ 144) ـ برمی‌گردند و رجوع می‌کنند. اینجا هم از این نقطه‌نظر به یک مرتبۀ تمامیّت می‌رسد.

به‌عبارت‌دیگر، ارادۀ خداوند متعال بر این تعلّق گرفته است که در همین دنیا و با همین افراد ـ آن‌طورکه عرض کردم ـ مراتب احکام شرعی و تربیت اجتماعی و تربیت شخصی را که نزول صفات جمالیّه و جلالیّۀ پروردگار است، به منصّۀ ظهور برساند. این منظور است؛ وإلاّ بله، هر کسی هر وقتی که [به این دنیا بیاید] هم عالم مادّه دارد، هم عالم برزخ دارد و هم عالم قیامت. ممکن است در همین‌جا عالم قیامت و برزخش را طی بکند، یا اینکه برود در آنجا طی بکند.

تلمیذ: پس اینکه نسبت به زمان ظهور در روایت داریم: ”یَملَأُها عَدلاً“ (الکافی، ج 1، ص 341: «... یَملَأُها عَدلاً کَما مُلِئَتْ ظُلماً و جَوراً... ») با این فرمایش حضرتعالی چطور جور درمی‌آید؟

استاد: [این مسئله] در ظاهر [است]؛ در ظاهر دیگر عدل حاکم است.

تلمیذ: پس اینکه فرمودید در زمان رجعت، مظاهرِ جلال و جمال در احکام شرعیّه ظاهر می‌شود، این بروز و ظهور صفات و اسماء جمالیّه و جلالیّه غیر از عدل است؟

استاد: بله، آن بالاتر از عدل است؛ یعنی دیگر در خفاء هم گناه و ظلمی نیست.

تلمیذ: وقتی که گناه و ظلمی نیست، پس دیگر امتحانات چطور می‌شود؟

استاد: آن باشد. مورد هست که شخص به‌واسطۀ کمال عقلی خودش مرتکب گناه نمی‌شود؛ مثل شما! مثلاً الآن نه عالم ظهور است، نه عالم رجعت است، هیچ نیست، اما امتحان که پیش می‌آید شما [از امتحان سربلند بیرون می‌آیید]؛ آیا لازم است که انسان همیشه در امتحان مردود باشد؟!

تلمیذ: آن‌طورکه فرمودید زمان ظهور زمان زیادی است؟

استاد: بله، طولانی است.

تلمیذ: فرزندان خود امام زمان نسل اندر نسل هستند؟

استاد: بله.

تلمیذ: آیا بعد دوباره حادثه‌ای رخ می‌دهد و رجعت می‌شود؟ چگونه است؟

استاد: برمی‌گردند دیگر! نحوۀ آن را روایات ندارند.

تلمیذ: در فلسفه داریم که برای انتقال از یک موقعیت به یک موقعیتِ دیگر، هر چیزی که به نهایت رسید، انعَکَسَ إلیٰ ضدِّه؛ آیا مسئله به جایی می‌رسد که دوباره انقلاب می‌شود و رجعت می‌شود؟

استاد: خیر. مگر لازمۀ ظهورِ حضرت انقلاب است؟!

تلمیذ: بالأخره در روایت داریم که: ”مُلِئَت ظلماً!“

استاد: الآن شده است دیگر! الآن ”مُلِئَت ظلماً“ است.

تلمیذ: [هر وقت ظلم] به نهایت رسید، حضرت آنجا دیگر [ظهور می‌کنند]؟

استاد: نه، هم ”مُلِئَت ظلماً“ است و هم اینکه نفوس آماده می‌شوند. بله، یک عده [ظلم می‌کنند و زمین پر از ظلم می‌شود]: ”مُلِئَت ظلماً!“ ولی در همین ظلم است که نفوس آمادۀ برای ظهور حضرت می‌شوند و بدون آن ظلم آماده نمی‌شوند. ظلم خودش خیر است!

تلمیذ: پس در این‌صورت فلسفۀ کسانی که می‌گویند باید بیشتر گناه بشود تا حضرت زودتر بیاید [چه می‌شود]؟

استاد: نه‌اینکه گناه بشود! بالأخره ظلم خواهد شد و نیازی به این نیست که ما خودمان بیاییم گناه کنیم. شما یک وقتی نروید [گناه کنید]!» [↑](#footnote-ref-29)
30. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ قم، جلسه 25:

«سؤال: یا هو، رجعت چیست؟

جواب: به‌جای «یا هو» بنویسید: بسم الله الرّحمٰن الرّحیم. آنچه که ما می‌دانیم این است که رجعت عبارت است از رسیدن دنیا از نقطه‌نظر استعداد به یک مرتبۀ فعلیّت نفسانی که بتواند تمام احکام الهی را آن‌طورکه باید و شاید به منصّۀ ظهور دربیاورد. مقدمۀ برای این مسئله، ظهور امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه است که در زمان ظهور حضرت، ظلم برداشته می‌شود ولی ریشۀ ظلم خشکانده نمی‌شود! دقت کنید، ریشۀ ظلم خشکانده نمی‌شود ولی ظلم برداشته می‌شود، عدالت در همۀ عالم گسترده می‌شود، امنیت در همۀ عالم گسترده می‌شود و هر کسی می‌تواند به آنچه مورد نظر خود اوست برسد.

یک پله بالاتر از زمان ظهور هم داریم و آن در جایی است که اصلاً انسان به مرتبه‌ای برسد که حتی نیت گناه هم نکند! در زمان ظهور ممکن است یک شخصی نیت گناه بکند، منتها می‌بیند چوب و فلک است؛ دیگر زمان ظهور مثل الآن نیست که در خیلی از کشورها هر کسی هر غلطی می‌کند و از هزار مصونیّت برخوردار است و از این مسائل! نه، در زمان ظهور کسی جرئت ندارد به‌خاطر اینکه فردا حساب است و کتاب است و قانون! ولی در زمان رجعت نه، آن تفکر و نیت گناه هم از انسان برداشته می‌شود و انسان به مرتبۀ فعلیّتی می‌رسد که حدّاقل موقعیتی که نفس انسان دارد این است که به باطن گناه و ظلمت گناه و کدورت گناه اشراف پیدا می‌کند.

هم‌چنین در بعضی از اخبار داریم که ائمه برمی‌گردند و در بعضی از اخبار هم داریم که بعضی از آنها برمی‌گردند؛ قدر مسلّم این است که امیرالمؤمنین و امام حسین و امام صادق برمی‌گردند و برای آنها هم عمرهای طولانی ذکر کرده‌اند.\*»

\* رجوع شود به بحار الأنوار، ج 53، ص 39 ـ 144. [↑](#footnote-ref-30)
31. الکافی، ج 1، ص 25. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 440:

«مولی بنی‌شیبان از حضرت أبوجعفر امام محمدباقر علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت گفت: ”زمانی که قائم ما قیام کند، خداوند دست خود را بر سرهای بندگانش می‌گذارد و با این دست، عقل‌هایشان را جمع می‌کند و خردها و اندیشه‌ها و قوای تفکیریّه‌شان کامل می‌گردد.“» [↑](#footnote-ref-31)
32. رجوع شود به الکافی، ج 1، ص 333 ـ 335. [↑](#footnote-ref-32)
33. النهایة، ابن‌اثیر، ج 1، ص 440:

«فی حدیثِ ابن‌عبّاس: سُئِلَ رسولُ اللهِ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم: أیُّ الأعمالِ أفضلُ؟ فقال: أحْمزُها.» ترجمه:

«از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پرسیدند: کدامینِ اعمال افضل است؟ حضرت فرمودند: ”آن عمل که دشوارتر و سخت‌تر است.“» (محقق)

نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 511:

«و قال علیه السّلام: أفضلُ الأعمالِ ما أکرَهتَ نَفسَکَ علیه.» ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”بهترینِ اعمال آن است که نفست را با وجود بی‌میلی بر آن واداشتی.“» (محقق) [↑](#footnote-ref-33)
34. رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج 2، ص 209 ـ 212. [↑](#footnote-ref-34)
35. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه 24:

«سؤال: در زمان غیبت امام عصر حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا له الفداء آیا ولیّ خدا در روی زمین یک نفر است یا در یک زمان چند ولیّ خدا می‌تواند وجود داشته باشد؟

جواب: این مسئله اختصاصی به زمان امام زمان ندارد، بلکه در زمان همۀ ائمه مطلب به همین کیفیت است. ممکن است در روی زمین یک نفر باشد یا دو نفر باشد؛ اما بنده از مرحوم آقا شنیدم که بیش از دو نفر تا به‌حال نبوده است.

سؤال: براساس سلسلۀ مراتب طولی چگونه می‌شود که در یک زمان چند ولیّ خدا وجود داشته باشد؟

جواب: این هیچ ارتباطی به سلسلۀ مراتب طولی ندارد، زیرا ارتباط خداوند با همۀ بندگانش به خصوصِ همان بنده بستگی دارد. «الطّرُقُ إلَی اللهِ بِعَدَدِ أنفاسِ الخلائِق»\* یا: «بعددِ نُفوسِ الخلائق.»\*\*

هر شخصی با خدای خودش یک‌نحوه ارتباطی دارد؛ آن ارتباط تقویت می‌شود تا به مقام تجرّد و فناء می‌رسد، یا آن ارتباط تقویت نمی‌شود و در همان مراتب باقی می‌ماند. اگر حتی تمام دنیا قابلیت این را داشته باشند و بتوانند قدم راستین در راه خدا و سیر و سلوک بگذارند، تمام چهار میلیارد یا پنج میلیارد مردم زمین در آنِ واحد می‌شوند ولیّ خدا و این قضیه هیچ اشکالی به‌وجود نمی‌آورد.

سؤال: نحوۀ ارتباط ولیّ خدا با امام زمان چگونه است؟

جواب: ارتباط ولیّ خدا [به نحوی است که] معیّت با امام زمان دارد؛ یعنی چطور انسان نمی‌تواند از خودش غافل شود و چگونه ما نسبت به دو دست خودمان به یک میزان تسلط و احاطه داریم ـ الآن اگر من این دستم را در تعلّق به خودم نگاه کنم، با این دست چه تفاوتی می‌بینم؟ هیچ تفاوتی وجود ندارد و به همان مقدار که این دست به بدن تعلّق دارد به همین مقدار دست دیگر هم تعلّق دارد ـ ارتباط ولیّ خدا با امام زمان مانند ارتباط دست نسبت به بدن است! یعنی هیچ‌گونه و به اندازۀ سرِ سوزنی انفکاک بین ولیّ خدا و بین امام زمان قابل تصور نیست؛ اگر انفکاک باشد دلیل بر این است که آن شخص به مقام ولایت نرسیده است.

بنابراین از این مسئله این استفاده را می‌کنیم: ولیّ خدا، آن کسی که به مقام ولایت رسیده و تمام مراتب طولی را طی کرده و بقاء پیدا کرده است، تمام مطالب و کلامی را که می‌گوید عین کلامی است که امام علیه السّلام می‌گویند بدون یک سر سوزن تفاوت.»

\* جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص 8 و 95 و 121.

\*\* الله شناسی، ج 1، ص 212:

«”راه‌های به‌سوی خدا به تعداد نفس کشیدن‌های مخلوقات می‌باشد.“ و بعضی ”بعدد نفوسِ الخلائِق“ گفته‌اند، یعنی: ”به تعداد جان‌های مخلوقات.“ و علیٰ‌کلّ‌تقدیر، این عبارت مضمون حدیثی نیست بلکه گفتار حکیمانۀ بعضی از حکماء می‌باشد.» [↑](#footnote-ref-35)
36. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، سخنرانی، سلوک خانواده ـ طهران، جلسه 10:

«سؤال: اگر ما بخواهیم راه خدا را بپیماییم، توجه‌مان به ولیّ خدا بیشتر باشد یا به امام زمان؟ آیا اشکال دارد و بی‌توجهی به امام زمان محسوب می‌شود یا اینکه توجه به ولیّ خدا همان توجه به امام زمان است؟ به دلیل اینکه ولیّ خدا هم از امام زمان دستور می‌گیرد و هر دو در طول هم واقع شده‌اند و از هم جدا نیستند.

جواب: این نکته، نکتۀ بسیار خوبی است و این مطلب را به‌نحو کلی به یک قسم می‌شود مطرح کرد، اما اگر بخواهد در مصداق بیاید مسئلۀ آن فرق می‌کند. به‌نحو کلی ولیّ خدا آن شخصی است که از نفس گذشته باشد و به فناء رسیده باشد و خود ما هم داریم به‌دنبال یک‌هم‌چنین ولیّی می‌گردیم و اگر دست خود من هم به یک‌هم‌چنین شخصی برسد به حول و توفیق الهی بنده سر ارادت بر یک‌هم‌چنین آستانی می‌سپارم.

بله، این شخص ولیّ با این خصوصیّات تفاوتی با امام زمان از نقطه‌نظر اتصال به آن حضرت ندارد، اما آنچه به آن ولیّ هم می‌رسد از طرف امام زمان علیه السّلام است و فقط و فقط امام زمان علیه السّلام واسطۀ نزول برکات پروردگار و پخش آن در عوالم امکان است.

بنابراین همان‌طوری‌که خود مرحوم آقا بارها تذکر می‌دادند توجه فقط باید به خود امام زمان علیه السّلام معطوف باشد و توجه به ولیّ خدا هم باید در راستای توجه به امام زمان ارواحنا فداه مطرح باشد و نسبت به این مسئله نباید نظر استقلالی داشت.» [↑](#footnote-ref-36)
37. رجوع شود به امام شناسی، ج 15، ص 284 ـ 290؛ سیره صالحان، ص 486؛ نرم‌افزار کیمیای سعادت، جبر و اختیار، ص 432، تعلیقه 2 و متن جلسات پرسش و پاسخ، ص 564 ـ 566. [↑](#footnote-ref-37)
38. رجوع شود به الکافی، ج 6، ص 39؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص 169:

«عَن أحمدَ بنِ محمّدِ بنِ خالدٍ عَن أبیهِ، قالَ: حَدَّثَنا أبوأحمدَ محمّدُ بنُ زیادٍ الأزدیُّ، قالَ: سَمِعتُ مالِکَ بنَ أنَسٍ فَقیهَ المدینةِ یَقولُ:... کانَ [الصّادقُ جَعفرُ بنُ محمّدٍ] عَلیهِ السّلامُ رَجُلاً لا یَخلو مِن إحدىٰ ثَلاثِ خِصالٍ: إمّا صائِماً و إمّا قائِماً وَ إمّا ذاکِراً؛ و کانَ مِن عُظَماءِ العِبادِ و أکابِرِ الزُّهّادِ الَّذینَ یَخشَونَ اللهَ عَزَّ و جَلَّ، و کانَ کثیرَ الحدیثِ طَیِّبَ المُجالَسَةِ کثیرَ الفَوائِدِ؛ فَإذا قالَ: ”قالَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم“ اِخضَرَّ مَرّةً وَ اصفَرَّ أُخرىٰ حتّىٰ یُنکِرَهُ مَن کانَ یَعرِفُه‌... .»

«ابواحمد أزدیّ گوید: از مالک بن انس فقیه مدینه شنیدم که می‌گفت: صادق علیه‌السّلام مردی بود که همواره در یکی از این سه حال بود، یا روزه‌دار بود یا در حال قیام (در نماز) و یا در حال ذکر خدا! و از بزرگان بندگان و زُهّاد بود؛ از آنان‌که همواره از خداوند عزّ و جلّ در خوف و خشیت‌اند. بسیار حدیث روایت می‌کرد و هم‌نشینی نیکو و پُر فایده بود، چون از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نامی می‌بُرد رنگ رخساره‌اش لحظه‌ای کبود و لحظۀ دیگر زرد می‌گشت و آن‌چنان چهره‌اش دگرگون می‌گشت که آشنایان نیز او را نمی‌شناختند!» (محقق) [↑](#footnote-ref-38)
39. الغیبة، نعمانی، ص 86. [↑](#footnote-ref-39)
40. رجوع شود به الکافی، ج 4، ص 568. [↑](#footnote-ref-40)
41. رجوع شود به إثبات الوصیّة، ص 268؛ الغیبة، نعمانی، ص 102؛ مقتضب الأثر، ص 9 و 10. [↑](#footnote-ref-41)
42. نرم‌افزار جامع آوای ملکوت، دروس، اسفار، جلسه 734:

«تلمیذ: این مسئله مربوط به چیست؟

استاد: این قضیه مربوط به سعۀ وجودی نسبت به کیفیت ارتباط حضرت و مسائلی است که بایست تحقق پیدا کند؛ مربوط به ظرفیّت، تحمل، صبر و خصوصیّاتی است که لازمۀ اداره و تدبیر حضرت با آن حیثیّت ارتباط حضرت است. این‌طور به‌نظر می‌رسد و من این‌طور تصور می‌کنم. اگر چیز دیگری باشد، بنده خبری ندارم.

مسئلۀ ظهور، یک قضیه‌ای است که یک‌هم‌چنین سعه‌ای را می‌طلبد و یک‌هم‌چنین ظرفیّتی را اقتضا می‌کند. این موقعیت و سعه و ظرفیّت و خصوصیّت به همان ادارۀ ارتباطات و مسائل برمی‌گردد و شاید در سایر ائمه به این نحو و به این کیفیت نباشد. باید یک توان دیگری را بطلبد؛ هم از نظر ظاهری و جسمی، و هم از نظر سعۀ نفسانی و... .

تلمیذ: یعنی ظهور آن‌قدر تأثیر دارد که نفس امام باید در شرایطی باشد که بتواند قضیۀ تدبیر عالم را اجرا کند؟

استاد: بله.

تلمیذ: یعنی امام‌های دیگر ممکن است این توانایی را نداشته باشند؟

استاد: ببینید، ما نمی‌خواهیم بگوییم توانایی ندارند! امام بالأخره امام است و بر همۀ مُلک و ملکوت مسلّط و حاکم است؛ اما اینکه در نفس خودِ امام چه می‌گذرد، ما این را نمی‌دانیم. نمی‌دانیم که در خودش و در ذات خودش دارد چه می‌گذرد. آنچه که ما می‌بینیم، یک آثاری است: امام این کار را می‌کند، این خبر را می‌گوید، این مسئله را مطرح می‌کند؛ اما اینکه الآن در خود امام و در نفس و ذات امام چه مسائلی هست، ما خبر نداریم.

تلمیذ: اینکه [به امام زمان علیه السّلام] اطلاق بقیّة‌الله می‌شود، به‌خاطر همین جنبه است که دیگرْ مظاهر الهی از انبیاء و ائمه نداشتند؟

استاد: نه‌اینکه نداشتند! البته بله، انبیاء نداشتند.

تلمیذ: پس راجع به قضیۀ حضرت شعیب که می‌گوید: ﴿بَقِيَّتُ ٱللَهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾؛\* آن منظور نیست؟

استاد: نه‌خیر. قضیه و مسئلۀ ظهور یک چیزی نیست که فقط ظهورِ خاصّ خارجی و تعیین حاکم و استاندار و فرماندار و رتق و فتق باشد، بلکه اصلاً به‌طور کلی این ظهور در تمام ملک و ملکوت پیدا می‌شود؛ حتی قضیه در ملکوت هست! مسئله فقط یک رتق و فتق عادی نیست.»

\* سوره هود (11) آیه 86. [↑](#footnote-ref-42)
43. خوانندۀ گرامی! به اطلاع می‌رساند که این جلسه، ضمن کتاب شریف «آموزه‌های ولایت، جلد 3، مجلس 10» به زیور طبع آراسته شده است. (محقق) [↑](#footnote-ref-43)